# الف) بررسی سندی

در سند می‌بینید که از شیخ صدوق که شروع می‌شود ترضی –رضی الله عنه- صدوق دارد. یعنی شروع آن در محیط محدثین شیعه است. این روایت در مشایخ شیعه شیخ صدوق مطرح بوده. مرحوم صدوق از عامه خیلی می‌آورند. چون کثیر الاطلاع بودند. مشایخی هم از اهل‌سنت دارند که بحث‌های آن شده است. حالا یک وقتی شیخ خود صدوق سنی بود، می‌گفتیم از فضای اهل‌سنت به تحدیث شیخ صدوق می‌آید. اما این روایت این‌طور نیست. می‌گوید رضی الله عنه؛ یعنی شیخی که برای من گفته خودش شیعه بوده.دنبالهٔ آن می‌بینید می‌فرمایند: «محمد بن یحیی العطار» که از بزرگان امامیه است.

شاگرد: یعنی اگر از مخالفین بود، رضی الله عنه نمی گفت؟

استاد: نه، ترضی صدوق یکی از مواردی است که از آن بحث کرده‌اند. «رضی الله عنه» اصلاً بالاتر از مخالف است. می‌گوید ترضی صدوق بیش از این‌که می‌گوید عامی نیست، می‌گوید موثق هم هست. عده‌ای خواستند تا این اندازه استفاده کنند. حالا بحث ترضی صدوق در جای خودش.

**«محمد بن یحیی العطار»؛** می‌بینید که خوب است. **«محمد بن احمد»**؛ محمد بن احمد بن محمد الاشعری؛ ایشان هم مشکلی ندارد و از بزرگان است. تنها «احمد بن هلال» داریم که می‌گویند احمد بن هلال از نظر عقیده غالی بوده و فساد عقیده دارد. ولی در ذهنم این جور هست که در نجاشی دارد « **ثقهٌ فی النقل»؛** در نقل ثقه هست ولی فساد عقیده و غلو را به ایشان نسبت داده‌اند.

**«عن عیسی بن عبدالله العاشمی»؛** ایشان توثیق صریح ندارد اما در کتاب‌ها ذکر شده است. به او کتاب هم نسبت داده‌اند. ای در فهرست بود ای در نجاشی. می‌دانم که اسم ایشان آمده است. « **عن ابیه**»؛ عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابیطالب علیه‌السلام. **«عن آبائه»؛** که محمد بن عمر اطرف است. عمر اطرف و عمر اشرف. عیسی بن عبد الله بن محمد بن عمر بن علی بن ابیطالب علیه‌السلام. عمر اطرف چرا اطرف است؟ مقابل عمر اشرف است. عمر اطرف فقط علوی است. دیگر فاطمی نیست. عمر اشرف هم علوی است و هم فاطمی است. یعنی ذریه حضرت صدیقه س هم هست. لذا به او عمر اشرف می‌گفتند و به آن هم عمر اطرف می‌گویند.

وقتی به یاد این عمر می‌افتیم به یاد نامه معاویه می‌افتیم. معاویه نامه ای نوشته و کاری کرده تا روز قیامت هر وقت نامه معاویه ذکر می‌شود لبخندی به لب شیعیان می‌آید. بی اختیار هم می‌آید. نامه معاویه را که می‌گویند، می‌بینید شیعه ها لبخند می‌زنند. دست خودشان نیست. معاویه چه نوشت؟ در کتاب سلیم هست. در نامه نوشته آمدی اسم بچه‌های خودت را ابوبکر و عمر و علی گذاشته‌ای که هر وقت خواستی بگویی رحمه الله، بچه خودت را قصد کنی! ببینید یک نامه معاویه میخ کار را کوبیده است. آنها هم این را می‌گفتند که تو می‌خواهی تقیه کنی! هر وقت می‌خواهی از آنها کلمه‌ای بیاوری می‌گویی رحمت بر بچه خودت باد! آن زمان هم می‌فهمیدند! اما این‌که چرا و رموزش چیست، جای خودش. حتی زمان امام سجاد که اسم عمر اشرف را عمر گذاشتند، چه شرائطی بوده؟ تحلیلش جای خودش.

## رواج تسمیه به اسامی عمر و... در زمان معصومین

شاگرد: اسامی خلفاء در آن زمان تنها برای آنها عَلَم بوده؟

استاد: نه، خیلی رایج بوده. استفاده می شده و رایج هم بوده. یکی از جواب هایی که میدهند همین است. میگویند این ذهنیتهایی که الآن هست، در آن زمان نبوده. خدا رحمت کند مرحوم آشیخ عباس طواری که از علماء خیلی زحمت کشیده یزد بودند. استاد ما میگفت به من گفتند که من دوازده ای هجده دور الغدیر را مرور کردم. از اول تا آخر. مرور ورق زدن نه. ایشان میخواندند. یادداشت برداری میکردند. این کار یکی از کارهای ایشان بود. در فیضیه که بودند –ما هنوز به قم مشرف نشده بودیم- می گفتند همه ایشان را میشناختند؛ هر کسی در فیضیه میرفت، ایشان را می شناخت. چرا؟ چون شب و روز هر کسی وارد فیضیه میشد میدید آشیخ عباس با پیرهن و کتاب به دست دور فیضیه دارند مطالعه میکنند. عادتشان این بود. خسته میشدند. کتاب هم دارند. در حالت قدم زدن مطالعه میکردند. عادت کرده بودند و خسته نمیشدند. نشستن صدمه میزند. ایشان صبح تا شب کارشان این بود. کسی که کتاب الغدیر را دوازده دور ببیننند، کتابهای دیگر را چطور بودند.

میخواستم بهعنوان لبخند عرض کنم. ایشان در مدرسه مصلی یزد نشسته بودند. در اوائل طلبگی از ایشان شنیدم. فرمودند شیعه و سنیای با هم بحث کرده بودند. بحثشان مدتی طول کشید. هر کدام هر چه میگفت دیگری قبول نمی کرد. مردد بودند که بحث را کجا برسانند. شخص شیعه به خانه برگشت و فکری کرد و گفت تمام شد. گفت مطلبی به ذهن من آمد که واضح بود. چرا در این مدت به او نگفته بودم؟! صبح آمد و مقابل او نشست و گفت امروز دیگر تمام است. نکتهای به ذهن من آمده که بحث تمام است. گفت خب بگو ببینم چیست. گفت زمانیکه پیامبر خدا بودند، وقتی میخواستند خطاب کنند و عمر را صدا بزنند، چه میگفتند؟ گفت خب میگفتند ای عمر. گفت تمام شد. کسی که پیامبر خدا به او عمر بگوید، دیگر خودت بفهم. خدا رحمتش کند! منظور ذهنیتی که شیعه از او دارد است. لذا گفت پیامبر به او میگفت عمر!

## وزان تعبیری «له کتاب» در توثیق رجالی

شاگرد: در مورد عیسی بن عبد الله فرمودید «له کتاب». کتاب داشتن او دال بر چیست؟ اینکه دال بر توثیق نیست؟

استاد: نه، اصلاً صرف «له کتاب» دال بر توثیق نیست. عدهای خواستهاند بگویند –در همینجا هم هست- اگر به اینگونه بود « له کتاب روی عنه جماعة »؛ جماعتی از اجلاء؛ یک نحو دلالت بر امامی بودن او است که روایت او حسن میشود یا دلالت بر موثق بودن او است. اینها را مطرح کردهاند؛ باید ببینیم که چطور میگویند «له کتاب». مثلاً یک نفر بگوید که فلانی به من خبر داد که «له کتاب»، این اصلاً دال بر توثیق نیست.

شاگرد: در تشابک شواهد هم به درد نمی خورد؟ قرینهای بر این باشد که جزء اجلاء بوده؟

استاد: چرا! اما بالجمله نه. اما فی الجمله حتماً اینطور است. اصلاً فضای علم رجال فضای تشابک شواهد است. یعنی از جاهای مختلف شواهدی را پیدا کنید و به هم جفت و جور کنید. نتیجه آن یک مطلب خوب رصین متین شود.

عرضی که من الآن خدمت شما دارم این است: عیسی بن عبد الله هاشمی کتاب دارد و علی القاعده این روایت هم در کتاب ایشان بوده. خب کتابی است که در بین علویین بوده. ایشان نوه عمر اطرف است. میگویند «عن ابائه». پس این روایت در بستر عامه و بطون بنی امیه و رواتآنها نیست. این نکتهای است که باید به آن توجه کرد. سند از احمد بن هلال است که بعد از او به بیت علویین و فرزندان امیرالمؤمنین علیهالسلام میرسد. این نکتهای مثبت است. نمیخواهم بگویم که کار تمام است. نکتهای مثبت است که فضای حدیث فضای روایات اهلسنت نیست.

بازبینی #3
ایجاد شده 9 آوریل 2024 13:51:25 توسط ... .
به روزرسانی شده 20 مه 2024 16:15:47 توسط ... .